

Journal iranian political sociology

Vol. 5, No.11, Bahman2023

<https://doi.org/10.30510/psi.2022.354819.3810>

## **Postmodern feedback of rights changes**

### **Abstract**

Postmodernism is a way to recognize that our current world is in the era of purgatory and this purgatory shows us the transition from one stage to another. Postmodernism does not accept modern universal claims about science, equality, freedom, and considers human rights to be a myth just like science, and on the other hand, it supports differences and pluralism in human society and seeks to bring Everything that is considered marginal in the modern order is related to the context of society and rights, and they question the generality and essence of the norms that seek to establish a fundamental and inclusive order at the level of society. In this regard, the postmodern theory in the field of law, in line with the school of critical legal studies, by challenging the universal rational basis for law, considers it to be a cover of fake legitimacy on the body of law and the legal system. According to the research, the post-modern feedback of law changes includes changes in law foundations and weakening them and the retreat of personalism. In this research, a descriptive-analytical method has been used to investigate the postmodern feedback of law changes.

**Key words:** modern, postmodern, individualism, personal domination, sovereignty

### بازخورد پسامدرنی تغییرات حقوق

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۳/۱۵

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۵/۲۸

محمد میرزائی مهر<sup>۱</sup>

خیرالله پروین<sup>۲</sup>

عبدالکریم شاحیدر<sup>۳</sup>

### چکیده

پسامدرن راهی است برای تشخیص آنکه جهان فعلی ما در دوران برزخ است و این برزخ انتقال از مرحله‌ای به مرحله دیگر را به ما نشان می‌دهد. پسامدرنیسم داعیه‌های جهان شمول مدرن در مورد علم، برابری، آزادی را نمی‌پذیرد و حقوق بشر را نیز مانند علم افسانه می‌داند و در مقابل، از تفاوت‌ها و تکرر در جامعه انسانی حمایت می‌کند و به دنبال آوردن هر آنچه در نظم مدرن، حاشیه‌ای محسوب می‌شود به متن جامعه و حقوق هستند و کلیت و جوهر هنجارهایی که به دنبال برقراری نظم بنیادین و فراگیر در سطح جامعه است را زیر سؤال می‌برند. در این راستا نظریه پسامدرن در حوزه حقوق هم‌نوا با مکتب مطالعات انتقادی حقوقی، با به چالش کشیدن مبنای عقلانی جهان شمول برای حقوق، آن را پوششی از مشروعیت جعلی و ساختگی بر تن حقوق و نظام حقوقی می‌داند. با توجه به پژوهش بازخورد پسامدرنی تغییرات حقوق شامل تغییراتی در بنیادهای حقوق و ایجاد تزلزل در آنها و عقب نشینی شخصی‌گرایی است. در این پژوهش به روش توصیفی-تحلیلی سعی در بررسی بازخورد پسامدرنی تغییرات حقوق شده است.

کلمات کلیدی: مدرن، پسامدرن، فردگرایی، سیطه‌ی شخص، حاکمیت

۱- دانشجوی دکتری، گروه حقوق، واحد قشم، دانشگاه آزاد اسلامی، قشم، ایران  
 m.mirzaeimehr@gmail.com

۲- استاد دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران

نویسنده مسئول khparvin@ut.ac.ir

۳- استادیار دانشگاه پیام نور، گروه حقوق، تهران، ایران

ashaheydar1400@pnu.ac.ir

آثار منفی ناشی از منطق مدرنیته، جدید نیست: انحراف در استفاده ابزاری از «خرد» که تنها از منظر سودمندی دیده می‌شود و از دست رفتن هویت ناشی از کنار گذاشتن روابط گروهی غالب؛ مورد اشاره واقع شده است. در این زمینه مدرنیته سه نتیجه ناگوار به بار آورده است: اول، فرد گرایی، منجر به «گم کردن مفهوم معنویت» شده و می‌توان این وضع را در ناپدید شدن ایده آل‌ها و تأمل در خود مشاهده کرد؛ دوم برتری «خرد ابزاری» باعث «بحران و افول غایات» شده است، به نحوی که غایت امروز، سودآوری حداکثری تلقی می‌شود. سوم و بالاخره «از دست رفتن آزادی» ناشی از احساس ناتوانی فرد- شهروند که در کشاکش بازار و دولت اتفاق افتاده است. در نتیجه و در راستای مقابله با این آثار منفی؛ پسامدرنیسم<sup>۱</sup> با به چالش کشیدن فرا روایت‌های مدرنیته، برج عاج‌های عالم مدرن را که سنگینی سیطره‌ی آن، در تمام قلمروهای حیات بشری احساس می‌شد، مورد هدف قرار داد. در واقع اندیشه پسامدرن نوعی بت‌شکنی نسبت به روایت‌های بزرگ عقل و علم در نگرش مدرن است.

باید گفت؛ داعیه پیشرفت و سعادت بشری توسط عقل و علم، اکنون بسان چراغی نیم سوز در حال سو سو زدن هستند. در این میان ادعای هرگونه دستیابی به حقیقت، توسط عقل نیز زیر سوال رفته است. دیگر آن نگاه تک خطی فلسفه تاریخ که ما را در عالم مدرن به سمت «حقیقت محض» سوق می‌داد، رنگ باخته؛ به طوری که در پرتو اندیشه پسامدرن همه چیز در قالب «رژیم‌های حقیقت» آفوکو، «بازی‌های زبانی» آلیوتار، «پارادیم»<sup>۵</sup>های کوهن جلوه‌ای دیگر پیدا می‌کند که شاید اولین جلوه، انکار کلیت<sup>۶</sup> و یگانگی<sup>۸</sup> حقیقت باشد. با توجه به اهمیت موضوع و با توجه به این مسأله که اندیشه پسامدرن در عصر حاضر به مثابه موجی در تفکر، بحث و مناظرات گوناگون، در حوزه‌های مختلف از هنر، معماری، ادبیات گرفته تا فلسفه، سیاست و حقوق دامن زده است و اکنون همه این حوزه‌ها خواه ناخواه از این نحله فکری متأثر هستند؛ ناگزیر بایستی مباحث پسامدرن را به گونه‌ای جدی، از نظر گذرانند. در این پژوهش به روش توصیفی- تحلیلی به دنبال یافتن پاسخی برای این پرسش‌ها هستیم؛ پسامدرن چیست و در بازخورد پسامدرنی تغییرات حقوق شامل چه مواردی است؟

### ۱- بررسی اصطلاح پسامدرن

به لحاظ لغوی، نخستین بار رد پا یا ریشه تاریخی واژه پسامدرنیسم در کاربرد آن به شکل پسامدرنیسم و<sup>۹</sup> توسط فدریکو اونیس<sup>۱۰</sup> منتقد ادبی اسپانیایی در کتاب گلچین اشعار او ۱۹۳۴ ملاحظه شده است (هاوثون، ۱۳۸۰: ۱۳۷). در سال ۱۹۳۹ آرنولد توین بی<sup>۱۱</sup>، آن را به معنای عصر یا دوره بکار برد.

<sup>۱</sup>Postmodernism

<sup>۲</sup>Metanarrative

<sup>۳</sup>Truth regime

<sup>۴</sup>language games

<sup>۵</sup>Paradigm

<sup>۶</sup>Kuhn

<sup>۷</sup>Totality

<sup>۸</sup>Unity

<sup>۹</sup>postmodernismo

<sup>۱۰</sup>Federico de Onis

<sup>۱۱</sup>Arnold Toynbee

پسامدرن به عنوان ایده و شکلی از تفکر محصول روشنفکران منتقد و جناح چپ مدرن بود. این اندیشه همزمان با تغییرات عینی دهه شصت در غرب، بحث‌های متنوعی، در حوزه‌های مختلف از فلسفه تا علوم سیاسی، از هنر تا ادبیات و نقد ادبی مطرح کرد. در واقع مساله پسامدرن در تمامی حوزه‌ها بیشتر فرصتی بود تا مدرنیته و مدرنیسم را از نو ارزیابی کنیم.

پسامدرنیسم را در یک مفهوم، می‌توان چالشی ویرانگر و براندازنده دانست و در عین حال نوید بخش بوده<sup>۱</sup> لیکن برنامه و بدیلی برای جایگزین کردن آنچه ویران می‌کند، ندارد. به هر حال پسامدرنیته را می‌توان جریانی برآمده از دل مدرنیته و تلاشی برای پاسخ دادن به معضلات مدرنیته و خروج از بن بست قلمداد کرد. نباید آنرا گسست یا انقطاع از مدرنیته و یا اعتراض و نفی آن دانست و البته آن را تداوم و تکمیل پروژه مدرنیته نیز نمی‌توان دانست. پس امر پسامدرن، نه جای امر مدرن را می‌گیرد و نه کاملاً از آن می‌گسلد بلکه محدودیت‌های نهفته در مدرنیته را آشکار می‌کند و از این منظر، برخی نیز پسامدرنیسم را دوگانگی متناقض نما یا ابهامی می‌دانند که نام دو گانه‌اش به معنی ادامه مدرنیسم و فرا رفتن از آن می‌باشد. پسامدرنیته نامی است برای مجموعه انتقادی انتقادی که در صدد به چالش کشیدن وعده‌های اصولی است، که تجربه مدرن بر آن اساس شکل گرفت (جنکز، ۱۳۷۶: ۱۲).

## ۲- کاربرد پسامدرن

پسامدرن از نظر توین بی، عصر پیروزی جامعه توده‌ای پس از سال ۱۹۱۴ بود. این کاربرد پسامدرن برای یک دوره توسط سی، رایت میلر<sup>۲</sup> در متن کلاسیک خود و تحلیل جامعه شناختی از آن، دوباره زنده شد (گینز، ۱۳۸۱: ۲۵) و نوع کاربرد دیگر از آن همزمان توسط برنارد اسمیت<sup>۳</sup> و جوزف هانت<sup>۴</sup> وضع گردید که در معنای واکنشی رئالیستی به زیبایی‌شناسی انتزاعی مدرنیستی و سبک‌های معماری به کار رفته است این تحلیل در حوزه‌های بیرون از علوم اجتماعی، در حوزه‌های نقد و تحلیل ادبی کاربرد گسترده‌تری یافته است. کاربرد فلسفی آن بر مبنای هیچ‌انگاری فرهنگ غربی قرن بیستم است، آن گونه که توسط فردریش نیچه<sup>۵</sup> مطرح گردید. و کاربرد آن در علوم اجتماعی در دهه ۱۹۷۰ رواج یافته است، که اشاره به کشفیات فیلسوفان پساساختارگرا<sup>۶</sup> در فرانسه و ضد بنیادگرایان<sup>۷</sup> در آمریکا دارد بر اساس این کشفیات نوین زبان، معرفت، اخلاق، زیبایی‌شناسی، بنیادها و شالوده‌های مطلقه نداشته و حقیقت<sup>۸</sup> و حق<sup>۹</sup> نسبی و مشروط بودند. این نوع کاربرد عموماً به دریدا<sup>۱۰</sup> و لیوتار در فرانسه و به ریچارد رورتی<sup>۱۱</sup> در آمریکا نسبت داده می‌شود. (نش، ۱۳۹۴: ۳۷)

<sup>۱</sup> نویدبخش بدین لحاظ که این شالوده‌شکنی‌ها و مرکززدایی‌ها به تعبیر فوکو موجب اهمیت یافتن آنچه که نسبت به نظم موجود حاشیه قلمداد می‌گردیده خواهد شد و دیگر یک نظم غالب، تعیین کننده موقعیت دیگران نیست.

<sup>۲</sup> Charles Wright Mills

<sup>۳</sup> Bernard Smith

<sup>۴</sup> Joseph Hunt

<sup>۵</sup> Nihilism

<sup>۶</sup> Friedrich Wilhelm Nietzsche

<sup>۷</sup> Post-structuralism

<sup>۸</sup> Anti-foundationalism

<sup>۹</sup> Truth

<sup>۱۰</sup> Right

<sup>۱۱</sup> Derrida

<sup>۱۲</sup> Richard Rorty

علوم اجتماعی در دهه‌های اخیر کاربردهای جدیدی برای آن وضع کرده است که یکی از کاربردهای آن در نظریه و نوسازی و عمل مارکسیستی می‌توان یافت (گیدنز، ۱۳۹۶: ۹۷). به این صورت که از سوی هاروی و اسمارت، پسامدرنیسم به بُعد روبنایی سرمایه داری بی‌سازمان متاخر و بعد فرهنگی و فکری مدرنیته متاخر اشاره می‌کند (گیبنز، ۱۳۸۱: ۲۸).

گیبنز و بوریمر<sup>۱</sup> در کتاب «سیاست پست مدرنیته»، پسامدرنیسم را به «ارزش‌های جدید»، «سیاست جدید» و شکل‌گیری دوباره سیاست حول محورهای هویت، تمایز و سبک زندگی مربوط می‌کنند.

علاوه بر موارد ذکر شده در خصوص کاربرد واژه‌ی پسامدرن، برای پسامدرنیسم و ظهور آن می‌توان قائل به تاثیر یک سری شرایط و اوضاع و احوال اجتماعی و تاریخی شد که از جمله آنها می‌توان به وضعیت جوامع سرمایه داری اشاره کرد که این جوامع در قرن بیستم از مرحله تولید به مرحله مصرف قدم نهاد و در این راستا مصرف‌گرایی تقویت شد و نیز روز به روز بر اهمیت و گسترش رسانه افزوده گردید. ظهور اشکال مدرن ارتباطات جمعی و رسانه‌های گروهی موجب تکثیر و ازدیاد فرهنگ رسانه‌ای گردید که دمینیک استرینالی<sup>۲</sup> در مقاله پست مدرنیسم و فرهنگ عامه آن را «فرهنگ عامه پست مدرن» می‌نامد. در این میان هویت‌های جمعی پایدار، بانوعی فرسایش و زوال روبرو گردید به طوری که شاهد محو تدریجی معیارهای ارزشی بودیم که افراد در قالب آنها جایگاه خویش در جامعه را تعریف می‌کردند.

بر این اساس، نش<sup>۳</sup> نیز بر این باور است که «در جامعه معاصر نوعی ناپایداری در هویت‌های ساخت گرفته، بر مبنای انتخاب مصرف و نوع زندگی و به همین میزان بر مبنای حرفه وجود دارد» (نش، ۱۳۹۴: ۲۷۶).

به باور بودریار<sup>۴</sup> در جامعه پست مدرن هر فرد از راه اشیاء، جایگاه خود را در نظم اجتماعی جست‌وجو می‌کند. از این رو کار ویژه کالاها تنها برآوردن نیازهای افراد نیست بلکه بین فرد و نظم اجتماعی نیز ارتباط برقرار می‌کنند. در سیر تاریخی اصطلاح «پسامدرنیسم»، شاهد حضور و کاربرد آن در حوزه‌های مختلف اجتماعی، سیاسی، فرهنگی هستیم که تقریباً در همه این حوزه‌ها جنبه انتقادی و تاثیرش بر جسته است. (ورسلی، ۱۳۹۲: ۵۴) وجه متمایز بارز این اندیشه در تمامی عرصه‌های ظهورش نقد و به چالش کشیدن مفروضات عام و فراگیر آن عرصه‌ها است.

### ۳- تغییرات در حقوق در بازخورد پسامدرنی

دولت و حقوق، واقعیت‌هایی مرتبط با یکدیگرند و به صورت سنتی، از نقطه آغاز، تجزیه ناپذیر و همذات تلقی می‌شوند. دولت هم عملاً از طریق حقوق و به واسطه وضع قواعد الزام آور و تجلی دهنده اقتدار خود اقدام می‌کند و هم به طور کامل در قالب حقوق جریان می‌یابد؛ خاص بودن دولت به عنوان نوعی سازمان سیاسی، در پدیده نهادینه سازی قدرت شکل می‌گیرد و این نهادینه شدن به واسطه حقوق محقق می‌شود. دولت به عنوان یک

<sup>۱</sup>Smart and Harvey

<sup>۲</sup>Gibbins and Bo Reimer

<sup>۳</sup>Dominic Streinatti

<sup>۴</sup>Nash

<sup>۵</sup>Baudrillard

موجودیت حقوقی و تحت حاکمیت و مدیریت حقوق ظهور می‌یابد، حتی برتر از آن، نمی‌توان آن را متوقف نمود مگر به موجب حقوق.

این درهم تنیدگی چنان قوی است که برخی نظریه پردازان حقوق، مانند کلسن<sup>۱</sup> (۱۹۳۴) قایل به ماهیت واحد دولت و حقوق شدند که تنها «نظام اجبار» را تشکیل می‌دهند و جز آن چیزی نیستند. از آنجا که شکل‌گیری فعلی دستگاه‌های دولت، صلاحیت‌هایی را به چالش کشیده است که به نظر می‌رسید ناشی از جوهره آن باشد، این شکل‌گیری هیچ‌جا نمی‌تواند بدون اثر بر رابطه آن با حقوق و بر مفهوم خود پدیده‌های حقوقی باشد. به تعبیر دیگر، ورود و الحاق دولت در دنیایی روز به روز تعاملی‌تر و همبسته‌تر، تعریف مرکزی جدید برای کارکردهای آن، کاهش تمایز آن با حوزه خصوصی، و تزلزل در مهندسی آن، تمامی این تغییرات دارای بازخوردها و الزامات حقوقی بوده‌اند یا به عبارت بهتر در قالب اصطلاحات حقوقی و از طریق زبان و مقولات حقوقی انعکاس داشته‌اند. ظهور دولت پسامدرن، به ناگزیر با ظهور یک حقوق پسامدرن گره خورده است. به تعبیر دقیق‌تر هر چند که بین وقایع مذکور نمی‌توان روابط علی برقرار کرد اما همزمانی و تقارن بین آنها را می‌توان نشان داد. جریان پسامدرن که جوامع معاصر را برانگیخته است به طور همزمان و در یک موج واحد، حقوق و دولت را در می‌نوردد: به جای حقوق کلاسیک که وابسته به ساختار دولت و ویژگی‌های جوامع مدرن است، یک حقوق جدید در بازخورد پسامدرنی در حال جایگزینی است. (وینسنت، ۱۳۹۱: ۳۶) این چشم‌انداز چندان هم واضح و یکدست نیست و از طرفی مبتنی بر این فرض است که تغییرات متعدد و متنوع حقوق که موضوع تحلیل‌های مختلفی قرار گرفته و در قالب‌های بیانی متفاوت به کار رفته‌اند (تعبیری چون «حقوق نرم»، «حقوق ملایم»، «حقوق مبهم») به یکدیگر وابسته‌اند، و تشکیل دهنده یک کهکشان، یک «هیأت»، با معنای مورد نظر نوربر الیاس<sup>۲</sup> هستند (یعنی مجموعه‌ای منظم و سلسله‌مراتبی از عناصر یکپارچه مبتنی بر روابط متقابل چنانکه نتوان هیچیک از آنها را به تنهایی و مستقل از حلقه‌های ارتباطی آنها تحلیل کرد). از طرف دیگر بیانگر آن است که یک جهش کیفی اتفاق افتاده است به نحوی که هیأت مذکور نسبت به نظم حقوقی قدیم، هیأتی جدید محسوب شود (Arnaud, 1998, p.125)؛ یک «تغییر در الگو» (Ost & van de Kerchove, ۲۰۰۲, p.597). در حال تحقق در عالم حقوق است. برای پذیرش چنین تحولی باید این فرضیه را مطرح نمود که حقوق، یک محصول اجتماعی است: کل نظام حقوقی مبتنی بر اصل مشخصی از نظم بوده و به واسطه منطقی مبتنی بر وضع معین ناشی از یک جامعه شناخته می‌شود. حقوق با دارا بودن سهم در ساختار و شکل‌گیری جامعه مدرن، سرشار از ارزش‌های نهفته و زیرین این مدرنیته است؛ بنابراین گریزی از تحمل عواقب ناشی از بحران در مدرنیته که بنیادهای آن را متزلزل ساخته و نظم آن را مختل ساخته، ندارد.

باید گفت؛ رابطه حقوق و مدرنیته رابطه‌ای دو سویه است: از سویی حقوق ساخته و پرداخته ارزش‌ها و معرف‌های ذاتی مدرنیته است که یک ساختار معین حقوقی را در پی دارد و از سویی دیگر و در برگشت، حقوق به عنوان یک موتور قوی عقلانی‌سازی سازمان اجتماعی و سیاسی ظاهر می‌شود که ویژگی‌های عینیت (بی‌طرفی) و ضرورت را تأمین می‌کند. بنابراین حقوق، به طور همزمان تجلی و حامل مدرنیته است (Oppetit, 2004, p.85). همچنین، افول عقاید راجع به حقوق، در آن واحد به عنوان انعکاس و نیزیک حاوی بحران مدرنیته ظاهر می‌شود.

<sup>۱</sup>Kelsen

<sup>۲</sup>Norber Elias

مفهوم جدید حقوق که با ظهور دولت حاکم همراه شده، به خوبی با ارزش های بنیادین مدرنیته همسو شده است: حقوق که با استحکام به دولت پیوند داده شده و شکوه و اقتدار تام آن را بیان می کند به مثابه تجسم خرد ظهور می کند. همچنین جایگاه انحصاری فرد در عرصه حقوقی با فرآیند شخصی سازی مقارن می شود که ورود جوامع غربی را به عصر مدرنیته نشان می دهد.

### ۳-۱-۱ سیطره خرد

ظهور دولت مدرن منجر به فرآیند عقلانی سازی حقوقی شد که در دو جنبش «عرفی سازی» (لایسیزاسیون) و «یکپارچه سازی» نمود می یابد: از طرفی حقوق با گذار از قیومت کلیسا، به استقلال می رسد و از طرف دیگر فرمان های سلطنتی به نحو فزاینده ای حداقل در کشورهای اروپای قاره ای جایگزین حقوق عرفی می گردد که نشان بارز آن تنوع و چندگانگی است. دولت با متمرکز کردن قدرت اجبار در دستان خود، در پی تبدیل شدن به یگانه منبع انحصاری حقوق و تنها دارنده قدرت مادی بر می آید (Elias, 1969, p.57)؛ نظم و حقوق دولتی در روندی رو به جلو، برتری خود را از طریق جایگزینی با حداقل غلبه بر نظم های حقوقی از قبل موجود و تبدیل شدن به تنها چارچوب حقوقی مأخذ برای کل جامعه تحمیل می کند. چنین ارتقایی باعث تقویت اصلاحات بنیادین در ساختار نظم حقوقی گردید: نظم حقوقی دولتی با به کارگیری جدیت و سختگیری رسمی و به واسطه عقلانی سازی فرآیند تولید حقوق که به ارگان های تخصصی با صلاحیت های کامل تعریف شده و روشن واگذار گردیده، به مراتب فراتر از سایر نظم ها متمایز می گردد و اجرای مقررات آن از طریق مداخله و کاربرد ابزارهای سرکوبگرانه اجبار در مقابل هرگونه نقض احتمالی، تضمین می شود. دولت تمایل به تبدیل به «نظم حقوقی تمامت گرا» دارد که همه نظم های دیگر به وی بازگشته و در آن ادغام می شوند. بنابراین، حقوق مدرن بر اساس یک «مدل هرمی» درک و دریافت می شود: دولت به عنوان تنها منبع حقوق و تنها کانون حقوقی بودن ظاهر می شود؛ قاعده حقوقی، شکل فرامین آمرانه به خود می گیرد که با اتکای به تهدید مبتنی بر مجازات، اجرا می شود. دنیای حقوق مدرن به عنوان یک «نظم اقلیدسی» یعنی متشکل از تنها یک سپهر حقوقی و دولتی منحصر، معرفی می شود که مبتنی بر «منطق ارسطویی» است به این معنا که راهکارهای قابل اعمال بر مسایل موردی، از متن قواعد عام استنتاج می شود: (Ost & van de Kerchove, 2002, p.598).

۱- عقلانیت مفروض حقوق، به واسطه مجموعه ای از «ویژگی های ذاتی» تأیید می شود. اولین ویژگی، سیستمی بودن آن است: حقوق به مثابه یک کل همگن و منسجم، یک «نظم» واحد یعنی یک نظام قواعد با ثبات و سلسله مراتبی که بین آنها روابط منطقی و ضروری وجود دارد معرفی می شود؛ این ویژگی سیستمی، به حقوق، شفافیت، سادگی، قطعیت و همه ویژگی های ذاتی حقوق را اعطا می کند. دومین ویژگی، عموم و شمول است: واقعیت اجتماعی به وسیله حقوق از رهگذر منشور مفاهیم انتزاعی، و دسته بندی شده در مقولات هر چه گسترده تر و جامع، احاطه شده است؛ بنابراین برای مسایل موردی کافی است قواعد مذکور «اعمال» شوند؛ ویژگی سوم ثبات است، قواعد حقوقی هر چند زمانمندند اما دوام نسبی آنها تضمین شده است. بنابراین، هر کس امکان پیش بینی نتایج اعمال خود و شناخت قواعد حاکم بر آنها را پیشاپیش دارد. این عقلانیت محصول حقوقی، به وسیله وجود یک دکتین حقوقی تقویت شده است که با تلاش در نظام مند کردن راه حل های موردی، در جهت ارتقای انسجام

و جدیت قطعی، ایفای نقش می‌کند (Jamin, Jestaz, 2004, p.212): این وضع به معنای برقرار کردن حلقه‌های ارتباطی ضروری بین محصولات حقوقی خاص و موردی، از طریق تهیه اصول عام درونی و نیز تدارک تحلیل و استنتاج‌های بزرگ است که به نظم حقوقی، یکپارچگی اعطا کرده و آن را در سیطره خرد قرار می‌دهد. نظم حقوقی، نماد نظام اجتماعی است و از رهگذر نظم مذکور تصویر یک جامعه سازماندهی شده، برخوردار از صلح، یکپارچه و منطبق با اقتضائات خرد و عقلانیت نمایش داده می‌شود؛ حقوق با نسخه برداری و ابراز قواعدی که وظایف اجتماعی را به شیوه آمرانه و عینی فرمان می‌دهد، اعضای جامعه را از این نکته آگاه می‌سازد که آنان عضو مجموعه‌ای قابل فهم، منسجم و عقلانی هستند که در آن هر کس دارای جایگاه و وضع حقوقی خاص خود است.

۲- حقوق، در عین برخورداری از عقلانیت، مبتنی بر جریان عمیق‌ترین اعتقادات نیز است که اسطوره‌گی و راز آلودگی محیط بر قانون، گواه بر آن است.

حقوق در درجه اول مجهز به سرمایه اقتدار است که به ریشه و اصل آن متصل است: حقوق به عنوان حاصل عمل فاعلی خارج و فرادست جامعه تلقی می‌شود و لاییک‌سازی نتوانسته در عمل باعث ناپدید شدن این جنبه ماورایی مبتنی بر جادو و مذهب، در جوامع سنتی شود؛ اقتداری که بدان پیوسته است همچنان از سازوکار منتسب به یک فاعل گمنام، غیر قابل فهم و رمزآمیز بر می‌آید که قانون و سپس دولت از آن ناشی می‌شود. بنابراین، حقوق همچنان به عنوان نظامی مقدس و پرتوافکنی یک خرد متعالی بر بدنه جامعه، حامل دانش و منبع تمام قدرتها یعنی «حقوق ژوپیتری» محسوب می‌شود که گویی با صدای بلند از بلندای سینا» بیان می‌شود و در «الواح ده گانه» موسی درج گردیده است که همانا قوانین اساسی و قوانین مدرن است.

با این حال، حقوق دیگر فقط یک عمل اقتداری ناشی از خرد نامحدود فاعل عالی اعمال‌کننده آن نیست بلکه تحقق ایده دموکراتیک نیز است که اراده جمعی و ناشی از ملت را نشان می‌دهد. قانون، سخنی است که در آن هر کس می‌تواند حضور خود را حداقل به صورت غیر مستقیم یا با واسطه در تدارک آن احساس کند. (Benesch, 2020) خرد درونی بدنه اجتماعی، چنان که روسو بیان می‌کند، نتیجه مشارکت تمامی شهروندان از طریق نمایندگان آنها در تدارک قانون تلقی می‌شود.

بنابراین، تلاقی تکریم دولتی و قداست دموکراتیک در تدارک حقوق، به عنوان تجلی خرد نمود می‌یابد، اما حقوق سرشار از ارزش شاخص دیگر مدرنیته نیز است.

### ۳-۱-۲ سیطره فرد

حقوق مدرن، مبتنی بر جلوه‌ی فرد به عنوان اولین عنصر در سازمان اجتماعی و دارنده «حقوق شخصی» تلقی شده است.

۱- این «شخصی‌سازی حقوق» که با حقوق طبیعی‌گرایی مرتبط است، ریشه‌های نظری خود را در مکتب حقوق طبیعی و بشر می‌یابد که حاکم بر تفکر حقوقی اروپایی در طول قرون هفدهم و هیجدهم است: در این دوره، به نحو فزاینده‌ای این ایده حاکم می‌شود که فرد، مقدم بر دولت است و دولت چیزی جز حاصل «قرارداد اجتماعی» نیست که در جهت نفع و فایده هر فرد منعقد شده است؛ فرد به عنوان انسان واجد حقوقی تلقی می‌شود که دولت ملزم به تضمین و تأمین آن است.



چنین اظهاری از حقوق بشر در برابر قدرت، در مسیر مبارزه با مطلقه‌گرایی پادشاهی به پیش می‌رود قبل از آن که از انقلاب یک ترجمان ویژه دریافت کند. انقلابیون با آغازیدن از بشر، حقوقی را برای وی تعریف می‌کردند که قبل از ورود در جامعه واجد آن است و حتی با ورود به جامعه، آن‌ها را از دست نمی‌دهد: هدف سازمان اجتماعی، حراست از این حقوق طبیعی و زوال ناپذیر است؛ قوانین موضوعه چیزی جز ابزارهایی برای حمایت از این حقوق شخصی نیستند، حقوقی که به لحاظ تاریخی و هستی‌شناسانه اولیه و مقدم بر هر چیزند (مارک‌جی. ای. کلی، ۱۳۹۲: ۸۹).

۲- ایده‌ای که بر اساس آن، افراد در برابر قدرت، واجد حقوق هستند عنصر بنیادین مدرنیته حقوقی را تشکیل می‌دهد: این ایده منجر به پذیرش و حمایت از یک حقوق به عنوان ساز و کار حمایت، ابزار آزاد سازی و نیز وسیله عدالت و توسعه می‌شود. خواه این حقوق، به عنوان هدف حفظ برابری افراد در روابط دوجانبه (عدالت معاوضی) فهمیده شود، خواه در روابط آنان با گروه افراد (عدالت توزیعی)، حقوق در تمامی موارد در سیطره یک «عدالت ایده آل» است (Rawls, 1971).

این رویکرد شخصی‌گرا، در سازمان سیاسی هم تسری می‌یابد چنان که در فرانسه برقراری رابطه بین دولت و ملت نشانگر آن است. این ساختار نمادین، همبسته با تئوری حقوق شخصی است که بر اساس آن، اعلامیه حقوق بشر تأسیس شده است: ملت هم کاملاً همانند یک فرد به عنوان یک «فاعل» (فاعل جمعی ناشی از اجتماع افراد) تلقی می‌شود که واجد «حقوق» (حاکمیت) است و می‌تواند در تقابل با دولت قرار گیرد؛ با تئوری «اراده عمومی» منطقاً از فرد به جمع گذر می‌کنیم و دولت در نهایت به عنوان توسعه و تداوم فرد تلقی می‌گردد. بنابراین، حقوق به طور کاملاً طبیعی با آراسته شدن به خرد و خیرخواهی، در جامعه مدرن، تبدیل به شیوه ممتاز چارچوب‌بندی و تنظیم روابط اجتماعی شده و به منظور انتظام تحول اجتماعی و هماهنگ سازی عمل عناصر سازنده جامعه به کار گرفته می‌شود.

در نتیجه، قاعده مندی حقوقی تبدیل به عامل عقلانیت اجتماعی می‌شود: با این فرض که قواعد حقوقی، خود عقلانی هستند، هر چه که موافق با قواعد حقوقی است عقلانی محسوب می‌گردد. بنابراین، جامعه مدرن مبتنی بر اعتمادی مطلق در سپهر حقوق است که به پرستش قاعده حقوقی رهنمون می‌شود: قاعده حقوقی برای خود واقعیت و برای رسیدن بدان چه اعلام می‌کند توانایی و قابلیت دارد به کار گرفته می‌شود، استفاده از قالب حقوقی برای یک تضمین عالی هم از همین نکته ناشی می‌شود. (باومن، ۱۳۸۸: ۲۳) این رویکرد به حقوق، به عنوان ساز و کار عقلانی، طبعاً مفهومی ایده آل از حقوق را ارائه می‌کند که باعث تغییر در تجلیات عینی آن می‌شود؛ ایده‌ای که بر اساس آن، نظم حقوقی مبتنی بر زنجیره‌ای سخت از مواد مقررات است تحت حکومت قواعد منطق صوری، و برخاسته از یک خرد منفرد ناشی از منظومه‌ای از اعتقادات است؛ این ایده، عنصر تعیین‌کننده اقتدار هنجارین حقوق است. اما به چالش کشیدن قابلیت‌های مذکور حقوق، راه را بر بحران مدرنیته حقوقی گشوده است.

### ۲-۳ تزلزل در بنیادها

بحران در حقوق مدرن، حاصل تغییر در شرایط بهره‌گیری از تکنیک حقوقی ناشی از ظهور دولت رفاه است. حقوق جدید در واقع از آن زمان ظهور یافته است، یعنی یک حقوق «مداخله‌گر» که به عنوان ابزار اقدام در دستان دولت و در خدمت اجرای سیاست‌های عمومی تلقی می‌شود و دیگر نه ناظر بر چارچوب بندی رفتارها بلکه در

پی وصول به برخی اهداف و ایجاد شماری آثار اقتصادی و اجتماعی است؛ در حالی که حقوق مدرن به «گونه شکلی»، استقلال عوامل اجتماعی را تضمین می‌کرده است، این حقوق جدید «از گونه ماهوی» و «بازخوردی» است و اهداف تنظیم‌کننده‌ای را نشان می‌دهد که در پی واکنش نسبت به روابط اجتماعی است. قواعد حقوق از این پس در چارچوب برنامه‌های هدفمند جای می‌گیرد که مجموعه‌ای از ابزارهای حقوقی و فراحقوقی را در خدمت اهداف مشخصی بسیج می‌کند. این حقوق به عنوان حقوق ویژه «دولت پیش دستی‌کننده» که به نام دغدغه عدالت عمل می‌کند، و در طلب نتایج مورد انتظار، توجیه‌کننده توسعه فرآیند مذاکره با مخاطبان (یعنی «حقوق بازخوردی») و نیز خودداری از روش‌های اجبارآمیز (یعنی «حقوق انگیزشی») قلمداد می‌شود که ساختار حقوق کلاسیک را از بنیاد اصلاح می‌کند. (کرایب، ۱۳۹۲: ۵۳)

این حقوق تنظیم‌گر که نماد دولت رفاه است، هدف انتقادات فراوانی به ویژه از جانب نولیبرال‌ها قرار گرفته است. درحالی که آن لوهمان و جی توینر<sup>۱</sup> بر محدودیت‌های حاکم بر شیوه استفاده دولت از حقوق به عنوان ابزاری برای عمل در نظام‌های اجتماعی مستقل اصرار می‌کنند، اف.آ.هایک انتقادی نظام مندر را راجع به عقلانیت ساختاری مطرح می‌کند که حقوق تنظیم‌گر بر آن مبتنی است. از نظر وی «حقوق آزادی» (نوموس)<sup>۲</sup> که در طبیعت اشیاء ریشه دارد و نه درخواست انسان‌ها (تریس)<sup>۳</sup>، با هر گونه قانونگذاری ناظر بر تحقق عملی ایده آل عدالت توزیعی و به طریق اولی با هر اقدام به «مداخله» یا «مقررات‌گذاری» به منظور حصول برخی نتایج نا سازگار است؛ «نظم بازار» فقط یک «ساختار دائمی قوانین» را اقتضا می‌کند یعنی قواعد معین که در نگاه اول، ثابت، غیر شخصی و مشابه برای همگان است و صرفاً تعیین‌کننده «شرایطی است که در آن، منابع موجود می‌تواند مورد بهره‌برداری قرار گیرد» و بیانگر «مجموعه انتخاب‌های آزاد افراد» باشد. این برداشت ابزاری جدید، بنیادهای حقوق مدرن را متزلزل می‌سازد.

### ۳-۲-۱ بحران در عقلانیت حقوقی

حقوق دیگر به عنوان تجلی خرد ظاهر نمی‌شود و از این پس با از دست دادن هاله قداست خود، در معرض قضاوت انتقادی قرار می‌گیرد. همه چیز آن گونه اتفاق می‌افتد که گویی باورهای مورد اتکای آن در حال تحلیل رفتن است. بدون شک نباید در باب تازگی پدیده مذکور اغراق نمود: اسطوره آمیزی حقوق هیچ‌گاه آن اندازه نبوده که نطفه بی‌اعتقادی را از کار اندازد با این حال نیاز بود که جریان مذکور گسترش یابد تا برخی حقوقدانان را به سمت طرح فرضیه «نزول حقوق» هدایت کند (شوالیه، ۱۳۹۶: ۷۴). باید گفت:

۱- حقوق، قابلیت‌های ساختار مندی، عموم و شمول و ثبات خود را که شاخص‌های حقوق مدرن بوده‌اند از دست داده است.

- انتظام حقوقی متحمل تکانه‌های هولناکی در نتیجه توسعه لجام‌گسیخته قواعدی شده است که نظام حقوقی را هر چه مبهم‌تر ساخته، انسجام آن را از بین برده و ساختارش را مختل نموده است: وجود «سلسله مراتب در هم پیچیده»، «موضوعات و اهداف حقوقی نامتعین» و صلاحیت‌های رقیب و موازی، نشانگر یک بی‌نظمی جدید است.

<sup>۱</sup>N. Luhmann

<sup>۲</sup>G. Teubner

<sup>۳</sup>Nomos

<sup>۴</sup>Thesis

در حالی که سلسله مراتب کلاسیک مقررات در نتیجه افول قانون (ناشی از تورم مقررات در دولت رفاه به عنوان منبع اصلی تعهدات و الزامات اداره شوندگان) و نیز قدرت یافتن صلاحیت قضایی به ویژه در سطح حقوق اساسی به چالش کشیده شده، مقررات جدید با پیچیدگی خاص خود و با منشاء خارجی، به نظم حقوقی دولتی وارد و جذب شده‌اند. به نظر می‌رسد تولید حقوق که از این پس کمتر در پوشش منطق قیاسی قرار می‌گیرد، به وسیله واضعان متنوع و ناهماهنگ و از طریق عینیت یابی فزاینده ناشی از ابتکارات غیر منظم صورت می‌پذیرد.

- این تکثیر مقررات، خالی از تأثیر بر ماهیت خود قواعد نبوده و باعث موردی و جزئی شدن آن‌ها شده است. عمومیت قانون عمرش به سر آمده است: قوانین به نحو فزاینده‌ای به عنوان متون خاص با محتوای فنی بسیار واضح، تصویب می‌شوند، دغدغه جزییات به قوت غالب و اعمال آن به شدت وابسته زمان و مکان گردیده است، وضعی که تمامی ادعای حقوق را در خصوص فراگیری و عام‌الشمولی آن بی اعتبار نموده است؛ و رای این مقررات «هزار پاره» و «کنگره‌ای شکل» یا «پر از موارد خاص»، می‌توان کشتی شکستگی حقوق عام و قاعده عام‌الشمول را ملاحظه کرد.

- بر همین مبنا اراده معطوف به پیگیری دقیق واقعیت، حقوق را وقف تنظیمات مداوم می‌نماید. به تعبیر دقیق تر ثبات قاعده حقوقی مبتنی بر عمومیت آن بوده است ولی از زمانی که این قاعده، جزئی و دقیق می‌شود در معرض بی اعتباری و متروک شدن سریع قرار می‌گیرد. بنابراین، حقوق دیگر شاخص‌های شکلی را که به نحو سنتی دارا بوده و گواه عقلانیتش بوده است بروز نمی‌دهد؛ با این حال چنین ملاحظه‌ای محدود و تنها نشانه‌ای از بحرانی عمیق تر در باورهای احاطه کننده حقوق است.

۲- تقدیس دولتی و قداست دموکراتیک، دیگر برای تأیید انطباق حقوق با اقتضائات خرد کافی نیست. از سویی دولت با مداخله مستقیم در روابط اجتماعی و با پیاده شدن در میدان، امتیاز تعالی خود را از دست داده است به این معنا که مشروعیت دیگر با حقوق کامل و مطلق برای وی همراه نیست، بلکه براساس اعتبار اقدامات محوله به آن سنجیده می‌شود. ابزاری سازی فزاینده حقوق که در مرحله دولت رفاه به عنوان یک ابزار اقدام در خدمت دولت تلقی می‌گردد اجازه نمی‌دهد به طور کامل و مطلق در امتداد «عقلانیت» قرار گیرد. به عبارت دیگر عقلانیت حقوق دیگر مفروض تلقی نشده و از این پس، قاعده از غربال کارآمدی گذر داده می‌شود که شرط و ضامن مشروعیت آن شده است. از سوی دیگر، افسون قدیمی قانون یعنی «بیان اراده عمومی» تا حد زیادی اعتبار خود را از دست داده است: مفهومی که بر اساس آن، منتخبان تنها به نام ملت سخن می‌گویند جای خود را به برداشتی واقعی بینانه تر و ارزیابی بسیار انتقادی تر نسبت به ارزش‌های دموکراسی نماینده سالار داده است؛ قاعده اکثریت نیز بیشتر به عنوان یک ابزار در خدمت یک گروه با تعداد فزونتر، برای حاکم کردن نظراتشان تعریف می‌شود تا این که تضمینی برای اعتبار قانون تلقی گردد. در همین راستا حقوق، بهره خود از ادعای عدالت و توسعه را که قبلاً مورد تأکید قرار می‌گرفته، از دست داده است: حقوق از این پس حاصل روابط قدرت‌های سیاسی و اجتماعی موجود، تلقی می‌گردد و ایده آل آن یعنی عدالت که مورد ادعای حقوق بوده است تبدیل به ابزار صرف مشروعیت زایی می‌شود. (کاپر، ۱۳۸۷: ۴۳) بنابراین در مسیر بحران دولت رفاه، شاهد ظهور یک بحران اساسی در قانون خواهیم بود که دال بر زیر سؤال رفتن سازوکارهای دموکراتیک است. گسست مذکور همچنین در عقب نشینی شخص‌گرایی نیز حضور دارد.

۱- تئوری «حقوق شخصی» که بر آن اساس، حقوق مدرن برساخته شده است، موضوع نقدهای جدی در دکترین حقوقی واقع شده است.

چنان که دوگی<sup>۱</sup> با قاطعیت بیان می/ کند حقوق و آزادی ها در واقع دارای وجودی مستقل از کاربردشان در حقوق عینی نیستند و حق اقدام حقوقی شناخته شده برای اشخاص، صرفا ناشی از یک قاعده حقوق عینی است. بنابراین از نظر وی اعلامیه حقوق بشر فرانسه که مبتنی بر فرض یک گوهر انسانی تغییر ناپذیر و جاودانی و مستقل و مقدم بر هر گونه زندگی جمعی و تحولات اجتماعی است از اساس نادرست است.

دکترین های «عینی گرا» که در نیمه اول قرن بیستم گسترش می یابند همچنان نقش ایفا می کنند بدون آن که بخواهند یا احساس کنند فرد از موقعیت مرکزی و محور عرصه حقوقی پایین آورده شود؛ از این پس حقوق ریشه دار در گروه اجتماعی تلقی می شود. چنان که دوگی می گوید «وضع هوشمندی» توده افراد تشکیل دهنده یک گروه اجتماعی فرضی، «منبع مولد حقوق» است: در عمل، حقوق وقتی وجود دارد که این توده «بفهمد و بپذیرد که یک واکنش بر ضد ناقضان قاعده می تواند به صورت اجتماعی سازماندهی شود»؛ در این زمان مشخص است که قاعده ساده اجتماعی مبتنی بر همبستگی و وابستگی متقابل، به قاعده حقوقی تبدیل می شود.

۲- این دکترین های عینی گرا که بر جامعه شناسی تأکید می ورزند و مولد «حقوق اجتماعی» و در پی جاننشینی آن به جای «حقوق طبیعی» اند که تئوری های «حقوق بشر» بر آن تأکید می ورزیده است، دارای تأثیری عمیق بر تفکر حقوقی است. بر این مبنا اقدام به حذف فرد به عنوان بنیاد حقوق، مفهوم حقوق را دچار تغییر می سازد.

عقب نشینی رویکرد فردگرا تداوم خود را در توسعه «حقوق اجتماعی»، «حقوق-مطالبات» می یابد که وابسته به تعلق به یک گروه و یک مقوله اجتماعی است و از طریق یک حق مطالبه گری در مقابل دولت انعکاس می یابد که تجلی عالی آن را در مقدمه قانون اساسی ۱۹۴۶ فرانسه می توان دید. به عبارت دیگر برعکس آزادی های کلاسیک حدود دولت را ترسیم می کند، این حقوق جدید جانبدار مداخلات دولتی است و ویژگی شدید گسترش یابنده آنها توجیه گر توسعه دائمی مداخلات دولت در زیست اجتماعی است (شوالیه، ۱۳۹۶: ۱۱۱). از دست رفتن صلاحیت های قبلی حقوق که در دوران مدرنیته حاصل شده بود باعث شکنندگی آن هم شده است، در این مرحله همه چیز چنان پیش می رود که گویی حقوق در دوره دولت رفاه، تبدیل به یک مجسمه عظیم با پاهای گلی شده است؛ حقوق در همه جا حاضر است اما در عین حال آسیب پذیرتر هم شده است. کافی بود دولت رفاه وارد بحران شود تا تردید در خصوص کارکرد درست این حقوق جدید پدید آید. جریان مقررات زدایی که از پایان دهه ۱۹۷۰ توسعه می یابد نشان از دست رفتن اعتماد به حقوق است: این امر نشان گر آن است که حقوق، نه دیگر به عنوان تضمین لازم رشد و توسعه بلکه می تواند به عنوان یک ترمز و یک مانع در برابر تحرک اقتصاد و جامعه و حتی به عنوان یک ابزار مداخله در روابط اجتماعی، غیر اخلاقی و غیر عادلانه باشد.

با این حال، بحران در مدرنیته حقوقی به معنای مرگ حقوق نیست: این بحران اعلام گرو تدارک کننده هر چه بیشتر گذار به یک رویکرد جدید یا همان «پسامدرن» حقوق است که بدون گسست بنیادین با رویکرد سابق، از یک منطق جدید بر می خیزد؛ دنیای قطعیت ها که حاصل تفوق عقل بوده است پشت سر گذاشته شده و تغییراتی را که

<sup>۱</sup>Duguit

حقوق، برای ورود به دنیای محروم از قطعیت و عدم تعین و مبتلای به نسبی‌گرایی متحمل شده، موضوع تفاسیر مختلف قرار گرفته است. تفسیری که تغییر مذکور را نمودی از فرآیند ساده انطباق‌پذیری یک مدل می‌داند که در عقلانیت عمیقش، نامتغیر باقی مانده است، و تفسیر دیگری که تغییر مذکور را نشانه گسست از مفهوم مدرن حقوق می‌داند که به وسیله ظهور یک حقوق «انعطاف‌پذیر»، «حل‌شدنی» و «مایع» نمود می‌یابد و بیانگر حرکت به سوی الگویی متفاوت است (شوالیه، ۱۳۹۶: ۱۱۲). در حالی که حقوق مدرن مبتنی بر یک «مدل هرمی» بنیاد شده است که در آن، دولت کانون همه مؤلفه‌های حقوقی است (حقوق ژوپیتری)، یک مدل جدید در حال ظهور است یعنی «حقوق شبکه‌ای» که در آن، حوزه حقوق در قالب نقاط متعدد مرتبط با هم قرار می‌گیرد (حقوق هرمنسی). حقوق جدید، حقوقی باز، انعطاف‌پذیر و در حال تبدیل شدن به حاصل بی‌ثبات مجموعه‌ای از نظم‌های دارای تعامل با یکدیگر است. هرچند این حقوق، مبتنی بر یک بنیاد جدید «نسبیت عمومیت یافته» است و بر ارزش‌های جدید (مانند خلاقیت، انعطاف‌پذیری، تکثرگرایی، و آزمون و خطای دائمی...) تأکید دارد و نگاهی خاص را به جهان از نوع هستی‌شناسی ارتباطی و سایبرنتیک اقتضا می‌کند، اما این الگو به صورت مطلق با مدل کهن قطع ارتباط نمی‌کند. به این معنا که نه تنها «رسوبات مهم» این مدل برجای مانده است بلکه حتی حقوق پسامدرن، به برخی اصول محوری مدرنیته وفادار باقی می‌ماند؛ بنابراین، این حقوق همانگونه که از یک «ابر مدرنیته» ناشی می‌شود، از یک «ضد مدرنیته» هم برمی‌خیزد. حقوق اروپایی، در نتیجه غیبت حمایت یک کشور-دولت، عرصه‌ای ویژه و امتیازین از ظهور، یا حتی یک آزمایشگاه جلوه‌های جدید پسامدرنی حقوقی را تشکیل می‌دهد: حقوق اروپایی که ویژگی آن تکثرگرایی است به دلیل شیوه‌های ساختار اروپایی و توازن‌های نهادی آن، همچنین یک حقوق پیچیده، متراکم، انعطاف‌پذیر، و تحت سیطره منطق تناظری است؛ اما این تکثرگرایی دارای انضباط است و نوعی هماهنگی به نحو فزاینده‌ای از طریق استفاده از «بازی دوگانه با کلیدها» اعمال می‌شود، یعنی «کلیدهای تفسیر» که تکنیک اصول راهنما را تغذیه می‌کند و «کلیدهای مشروعیت» که سیطره اخلاق حقوق بشر را محقق می‌سازد (دلماز مارتی، ۱۳۹۸: ۷۵). بنابراین، اروپای حقوقی این گونه با دنبال کردن شیوه‌ای نرم و متکثر و در تقابل با وحدت‌گرایی مدرن ساخته می‌شود. تغییرات جاری حقوق بر اساس چهار وجه اساسی می‌تواند تجزیه و تحلیل شود:

۱. شاهد انفجار تکنیک حقوقی در جوامع معاصر هستیم که در نتیجه، تبدیل به «جوامع حقوق» می‌شوند.
۲. این انفجار و سیله چندگانگی و تعدد کانون‌های حقوق بیان می‌شود که منجر به فوران مقررات‌گذاری حقوقی می‌شود.
۳. مقررات‌گذاری حقوقی از این پس، از مسیر تدارک یک حقوق عملگرا می‌گذرد که به سختی قابل مقایسه با حقوق کلاسیک است.
۴. سرانجام، به صورت مستمر به دنبال تقویت کارآمدی این حقوق، با ارجاع به فرآیند عقلانی‌سازی هستیم.

## نتیجه‌گیری

پسامدرن راهی است برای تشخیص آنکه جهان فعلی ما در دوران برزخ است و این برزخ انتقال از مرحله‌ای به مرحله دیگر را به ما نشان می‌دهد. این دنیایی است که هنوز نتوانسته است چپستی خود را بنمایاند، بلکه فقط مشخص ساخته است که فعلاً در سنخ چه چیزی قرار ندارد با این حال از سوی دیگر مشخص است که مدرنیسم به عنوان یک جهان بینی برخاسته از فرهنگ غرب، در یک بحران جدی گرفتار شده است، ولی در حال حاضر، کسی به طور یقین نمی‌داند که چه چیزی جای مدرنیسم را خواهد گرفت. پس می‌توان گفت پسامدرن، به فاصله میان دوران تجربه شده گذشته و دورانی از آینده اطلاق می‌شود که هنوز فرا نرسیده است. بنابراین پسامدرن، به دنبال یک تحول، صفتی و شیوه‌ای است جهت نامگذاری بر واقعیت فرهنگی - اجتماعی کنونی. پسامدرنیسم داعیه‌های جهانشمول مدرن در مورد علم، برابری، آزادی را نمی‌پذیرد و حقوق بشر را نیز مانند علم افسانه می‌داند و در مقابل از تفاوت‌ها و تکرر در جامعه انسانی حمایت می‌کند و به دنبال آوردن هر آنچه در نظم مدرن، حاشیه‌ای محسوب می‌شود به متن جامعه و حقوق هست و کلیت و جوهر هنجارهایی که به دنبال برقراری نظم بنیادین و فراگیر در سطح جامعه است را زیر سؤال می‌برد. در این راستا نظریه پسامدرن در حوزه حقوق هم‌نوا با مکتب مطالعات انتقادی حقوقی، با به چالش کشیدن مبنای عقلانی جهان شمول برای حقوق، آن را پوششی از مشروعیت جعلی و ساختگی بر تن حقوق و نظام حقوقی می‌داند. باید گفت؛ پسامدرنیسم با به چالش کشیدن فرا روایت‌های مدرنیته، برج عاج‌های عالم مدرن را که سنگینی سیطره‌ی آن، در تمام قلمروهای حیات بشری احساس می‌شد، مورد هدف قرار داد. در واقع اندیشه پسامدرن نوعی بت‌شکنی نسبت به روایت‌های بزرگ عقل و علم در نگرش مدرن است.

۱. باومن، زیگمونت (۱۳۸۸)، اشارت‌های پست مدرن، ترجمه: حسن چاوشیان، تهران: انتشارات ققنوس
۲. جنکز، چارلز (۱۳۷۶)، پست - مدرنیسم چیست؟، تهران: انتشارات مرندیز
۳. دلماس مارتی، مری (۱۳۹۸)، سیاست جنایی تا نظام‌های بزرگ سیاست جنایی، تهران: انتشارات میزان
۴. شوالیه، ژاک (۱۳۹۶)، مطالعه تطبیقی تحولات معاصر در حقوق اساسی و اداری، ترجمه‌ی: سید مجتبی واعظی، تهران: انتشارات مجد
۵. کاپر، اندرو (۱۳۸۷)، بازسازی حکومت جهانی: طرح هشت ابتکار، مگ گرو و آنتونی، نظریه‌های جهانی شدن، ترجمه: مسعود کرباسیان، تهران: انتشارات چشمه
۶. کرایب، یان (۱۳۹۲)، نظریه‌ی اجتماعی مدرن، ترجمه‌ی عباس مخبر، تهران: انتشارات آگه
۷. گینز، جان. آر؛ ریمر، بو (۱۳۸۱)، سیاست پست مدرنیته، ترجمه: انصاری، تهران: نشر گام نو
۸. گیدنز، آنتونی (۱۳۹۶)، جامعه‌شناسی، ترجمه: هوشنگ نایی، تهران: نشر نی
۹. مارک جی. ای. کلی (۱۳۹۲)، قدرت در اندیشه میشل فوکو، تهران: انتشارات روش روشن
۱۰. نش، کیت (۱۳۹۴)، جامعه‌شناسی سیاسی معاصر، ترجمه محمد تقی دلفروز، تهران: نشر کویر
۱۱. ورسلی، پیتر (۱۳۹۲)، نظریه‌ی نظم اجتماعی، ترجمه‌ی سعید معیدفر، تهران: انتشارات آگه
۱۲. وینسنت، اندرو (۱۳۹۱)، نظریه‌های دولت: ترجمه: حسین بشیریه، تهران: نشر نی
۱۳. هاوٹوون، جرمی (۱۳۸۰)، مدرنیسم و پست مدرنیسم: رمان و نظریه‌ی ادبی، تهران: انتشارات نقش جهان

۱۴. Elias, N. (1969), *the Court Society*, Oxford: Blackwell
۱۵. Arnaud, André-Jean (1998). *Entre modernité et mondialisation, Cinq leçons d'histoire de la philosophie du droit et de l'Etat*, Paris, L.G.D.J
۱۶. F. Ost & M. van de Kerchove(2002), *De la pyramide au réseau? Pour une théorie dialectique du droit*
۱۷. Oppetit, Bruno (2004). *Philosophie du droit, Réimpression de la 1e édition (1999)*, Paris, Dalloz
۱۸. Jamin, Christophe; Jestaz, philippe(2004), *La doctrine*, Dalloz, *Méthodes du droit*
۱۹. Rawls (1971), *A Theory of Justice*, Published by: Harvard University Press <https://doi.org/10.2307/j.ctvjf9z6v>